

فَوَضَّيْنَا إِلَى اللَّهِ مِنَ الْوُضْءِ الْمَاءَ

منشی عیدیه ملا فواد غفری بن نصیب قاضی خان صاحب کرامت علیہ السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بمجلسی کل گرازان مطبوعاتی سید سلطنت لکھنؤ ۱۲۶۳ھ ہجری قمری

سید امیر حسن ضوی صاحب

بسم الله الرحمن الرحيم

محمد لبدع نقوش الكواكب على صفوات الافلاك من بغايت سلمه
 وجه الالفاظ مرتبة بجمال النقط من لطائف رقمه والشكر لنفسه
 في الاجسام على مالد يوروا الاعوام والاعقاب الادوار الايام
 والصلوة والسلام على من عاج القلوب بسقمة لقانون الشريعة الغراء
 وداوي الارواح العليله بمكة الطريقة البصائر وعلى آله واصحابه
 الوافين رموز نفيس خطاه والعارفين لسديده موجز جامع كل شفاء
 اما بعد يگويده گاه دیده حیرانی کرد باد صحرای پشانی غنبار غلین
 اصغر حسین بن غلام غوث جعل الله ما لها بالخير وحاصل من كل كرم

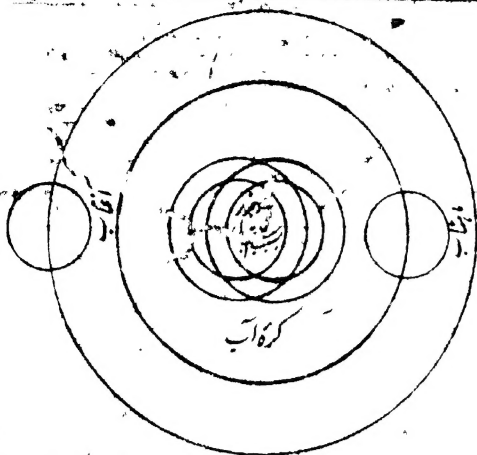
مردم که بر چندین خط سال مردی بوی فوای نادر می فرزند
روزگار را در آنکه کمال او را بر بصیرت و درم شناسی یاد قلم است
تا سنجیدگی وی تنیدی نماز خوش بود که از درش بکار بی بصیرتی چون قلمی
همه جا رویده و علم و هنر کل ریحان که از تابش آفتاب بی مهری پسته
و پرموده گردیده انواع عالیه را عوارض با قلم عرض عام است و جناس
جواهر را استخوانی مختصر که تمام سیاد فریب عالیه با فلها شده
و قاصیده ادینا شده تهنی مغز آن جاب و اریده التاج سرفرازی هستند
و عالی گوهر آن این تجرید فارما مال صلائی بی امتیازی سبحان اسد زمانه
بکام عزیز نیست که سوره المزاج مفرد از جمل مکتب ارند و تفرق فصل
از علم و عمل پندارند رگی کشند غیر از شریان و سلی نه بند الا بر و بجران
از رفت قار و دره حسن ل تجویر فرمایند و از سرعت نبض سه سکت و انما یند
بد او اسی سر سام با نیون سازند و معالج خون با فیون بجران حید در تم
گویند و بجران دی از نفتم جویند در عاف عطسه آزند و علاج خصر کافو
نگارند و یاد اینچنین طوار روزگار و اوضاع فلک کج فقا از او آید
نیست که حرفی ازین باب بر زبان آرد و لطمی ازین کتاب بر نگارد فاما
وین وینا که بعضی احباب بی ارتاب بر از طبیعی نوشته و تکرار در تعیین روز
بجران افتاد و تشبده او و اضرار ایشان نشان بکشان بکشان آورد که مضحک

که از قلم عالی را
از آن سال قلم
عوارض با فلها
از طلق با نبد
که طلق با نبد
شکست بر آن که
بر آن خطا با نبد
که سکت و نبض
که در آن خطا
و سکت و نبض

در تحقیق ایام باجوری حواله نموده که در لاجرم بحکم الهامو برضو و بر جمع بین
بر نشان برداشت خاطر ایشان تبیین ساخت و موسوم به **تبیان**
فی تحقیق الجبران میگویند از این کتاب که به رسم نصاب درین سال
نگارند و ما تو فیضی الا باشد و جو سی و ششم الوکیل مقدمه در دست
بجبران بدانکه بجبران بصم اول لفظیو نایست یعنی با د مسموم سوزنده و در
در خطاب یعنی صلاح ذات البدن و در اصطلاح طبعا عبارتست از تغییر
ای خطا که نصدا کنند در بیان ضعیف طبیعت و مرض
عظیم که دفعه واقع شود در بدن انسان میان طبیعت و مرض عام از نیکه
تغییر بطرف صحت بود یا زیادت مرض یا هلاکت و تشبیه داده اند طبیعت را
بسلطان حامی مرض را بعد و باغی و بدن را اسیر و روز بجبران را
بیوم قاتل و جدال و همین است وجه تسمیه این جبران چه که شش که میان
طبیعت و مرض است از ابتخام تشبیه داده اند و فصلیکه میان این دو است
از الجبران گویند و این تغییر لازم است و چون آن حکم فاصل ملزم
مشا بد نیست و این لازم مشا بد است اطلاق بر لازم مشا بد نمودند
پس درین و زو اگر طبیعت غالب آمد و مرض را کلیه دفع کرد بجبران تا حمید
گویند و اگر کلیه دفع نکرد بلکه محتاج به بقا و مت دیگر ماند بجبران ناقص جمید خوانند
و اگر مرض غالب آمد و طبیعت را کلیه نهند م ساخت بجبران تام ردی نماند
و اگر محتاج بقا و مت دیگر ماند بجبران ناقص ردی گویند و اگر بجبران با تقال

سوره یوسف و بعضی معنوی پس اگر استحال بر سرین صاحب است بحران انظار
 گویند و اگر چنین نیست پس استقال ردی اند و اگرین معنای بود بدفع حکام
 مرض عموم باجوری بحران - بیت الاندمم فافقانه ثانیه و غیره تمام این گفته
 که بعد از و جهل قدم و فراج را بعد از بصورت سازد و این بحران تخلی نام نهاده و بحران
 به طالع این تخم عبارت است از انتقال هو از حرارت به برودت و بالعکس بجهت تاثیرات
 کواکب این اجزای تاثیر گویند باید داشت که بطریق و حال دیگر است انتقال اینها از حکام
 متقدیر اتفاق دارند بریکه در بعد از اثرش تاثیر عظیم است بحدی که تغییرات بود
 و اراض و غیره معنی در حق بهر زمین که در زمین بطبیعیات فطرت است که در
 چهل و بیست و نین نقل است از قمر و مرکب که بهریت از کرده از مرکز عالم بعید است و
 تقریباً در بیست و نه روز دوره خود تمام میکند و نیز بهر زمین است که چند آنکه بعد ما بین
 مختصین انجم زیاد و نیز بیکر و قوت جاذبه جسم ثقیل کثرت و قوت جاذبه جسم خفیف
 بیشتر میگردد و از اینجاست که هرگاه در تحت الارض و در جمیع طبقات عالم که بر فوق است
 باطل دنیا لیکن این تاثیر در عالم آب بجهت کثرت آن نسبت به لی سایر الاشیا زیاده
 مرئی محسوس میشود و چون قمر نسبت الارض بسیار که در زیر است بهریت انفعول میکند
 و این اثر جزر گویند چه اگر جاذبه زمین اجزای آب تاثیر میگیرد باینکه که اجزای محیط
 و سایر اجزای قهقار جاذبه الی لکه در نقل طبعی و در بعضی واحد مجموع جهات مائل به سوی
 نقل میماند و این ارتفاع و انخفاض و بیکر آب و واقع میشود بر اینچنین که کل معلوم شود

اینست که در بعضی معنوی پس اگر استحال بر سرین صاحب است بحران انظار
 گویند و اگر چنین نیست پس استقال ردی اند و اگرین معنای بود بدفع حکام
 مرض عموم باجوری بحران - بیت الاندمم فافقانه ثانیه و غیره تمام این گفته
 که بعد از و جهل قدم و فراج را بعد از بصورت سازد و این بحران تخلی نام نهاده و بحران
 به طالع این تخم عبارت است از انتقال هو از حرارت به برودت و بالعکس بجهت تاثیرات
 کواکب این اجزای تاثیر گویند باید داشت که بطریق و حال دیگر است انتقال اینها از حکام
 متقدیر اتفاق دارند بریکه در بعد از اثرش تاثیر عظیم است بحدی که تغییرات بود
 و اراض و غیره معنی در حق بهر زمین که در زمین بطبیعیات فطرت است که در
 چهل و بیست و نین نقل است از قمر و مرکب که بهریت از کرده از مرکز عالم بعید است و
 تقریباً در بیست و نه روز دوره خود تمام میکند و نیز بهر زمین است که چند آنکه بعد ما بین
 مختصین انجم زیاد و نیز بیکر و قوت جاذبه جسم ثقیل کثرت و قوت جاذبه جسم خفیف
 بیشتر میگردد و از اینجاست که هرگاه در تحت الارض و در جمیع طبقات عالم که بر فوق است
 باطل دنیا لیکن این تاثیر در عالم آب بجهت کثرت آن نسبت به لی سایر الاشیا زیاده
 مرئی محسوس میشود و چون قمر نسبت الارض بسیار که در زیر است بهریت انفعول میکند
 و این اثر جزر گویند چه اگر جاذبه زمین اجزای آب تاثیر میگیرد باینکه که اجزای محیط
 و سایر اجزای قهقار جاذبه الی لکه در نقل طبعی و در بعضی واحد مجموع جهات مائل به سوی
 نقل میماند و این ارتفاع و انخفاض و بیکر آب و واقع میشود بر اینچنین که کل معلوم شود



و همچنین در حال تنگی و اضطرار و در وقت محنت و کسب بعد از آنکه اندک اندک مقصود
تراید می پذیرد و چنانچه از مقارنت که آن محل اجتماع است بگذرد و از آفتاب آفتابا تبعه
پذیرد و در زمان فراوانی که آفتابا تبعه است و بعد از آنکه از آنجا که در وقت
می کند و چون آفتابا تبعه است از آن در گذرد و آفتابا از آفتاب غریب می شود و نور او
می کشد و در آن حرارت و بهشت پیدا می آید و اجتماع رسد چنانکه ازین شکل بیان میگردد

در روز دوشنبه هجدهم فروردین در سال نو را سیزده روز و نیم روز قرار دادند چون ربع کسری نصف
 است گشتند و ابتدا که سال نو نالت از چهارم فروردین است و ربع کسری نصف است و از این روز
 و ربع کسری در روز دوشنبه هجدهم فروردین است و ربع کسری نصف است و از این روز

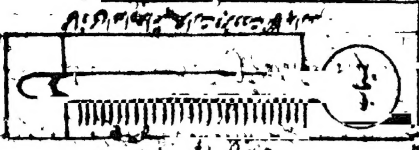
در روز دوشنبه هجدهم فروردین
 در سال نو نالت از چهارم فروردین است
 و ربع کسری نصف است و از این روز

۱	بد و در روز دوشنبه	۱۱	بحران حبید و نشت چهارم	۲۱	بحران محسوس	۳۱	بحران محسوس
۲	خلاقی	۱۲	مسلسل	۲۲	مسلسل بالاتفاق	۳۲	مسلسل بالاتفاق
۳	بحران	۱۳	بحران محسوس	۲۳	مسلسل بالاتفاق	۳۳	مسلسل بالاتفاق
۴	بحران محسوس و نشت و ربع کسری در روز دوشنبه	۱۴	بحران محسوس و نشت چهارم	۲۴	بحران محسوس	۳۴	بحران محسوس
۵	واقع فی الوسط	۱۵	خلاقی	۲۵	مسلسل بالاتفاق	۳۵	مسلسل
۶	بحران دمی	۱۶	مسلسل	۲۶	مسلسل بالاتفاق	۳۶	مسلسل بالاتفاق
۷	بحران محسوس	۱۷	بحران محسوس و نشت چهارم	۲۷	بحران محسوس	۳۷	بحران محسوس و نشت
۸	بحران محسوس و نشت و ربع کسری در روز دوشنبه	۱۸	بحران دمی و نشت چهارم	۲۸	خلاقی	۳۸	مسلسل بالاتفاق
۹	بحران و نشت و ربع کسری در روز دوشنبه	۱۹	مسلسل	۲۹	مسلسل بالاتفاق	۳۹	مسلسل بالاتفاق
۱۰	مسلسل و نشت و ربع کسری در روز دوشنبه	۲۰	بحران محسوس و نشت و ربع کسری در روز دوشنبه	۳۰	خلاقی	۴۰	بحران

در روز دوشنبه هجدهم فروردین

[illegible]

معارف و معانی



پس ازین محو و زوال است
حال حرارت بیروت هوا

معموم شود و قریب است بر این طریقی که یافت چاکه از این طالع هر چه معلوم کنند
درین یکی سبب باده و غیره که پسند و انداخته الکطریلی است یعنی بخیر برق شکلی برین
دریافت کرد و نه که صاحب فطرت او شایسته که در پیشتر یافت و هم با پیشتر قوت یافته
و از آن طرف در محلی که سبب است در میدان انصاری که هرگاه ظاهر بود که کافران و بی
از رشته شرم بود و یک از شرم اگر سبب چند ساعت در رشته شرم شعله باید آید
و صاحب هر سبب افتاد و از این بین بخاطر حرارت که باید آید این قیاس خارج نموده
این که از افقوس باجی دیگر است که سبب که صنعت و عمل آن آلات اساسی
منافع آن بین محقق گشته اند اما طریقی دریافت بود بحران ازین که بیان می آید
سطح و از این برج ساخته و بر آن محلی نصب کرده بر آن عمو و شیرانی بخی یاد و نیزند
عمو را از آب درجات یادت و نقصان رقم معلوم سازند این باطالی الکطریلی که از این
پس وقت طاعت مصلحت یافته از درجات و زیادت نو بر شمارند و الکطریلی اگر داند بجا
آلفه میزان سبب که معصوب است یا نه از میزان بر آن آید تا قصوف و در یافته زمان حدوث
بحران یا نبند هر گاه که نه را جایی نیست که از آن زمانه بشین باید و گرم نموده قلب بعضی گذارند
اواز سید با گرد و مرتبه و از بر آید معلوم شود که بعد و در بحران باشد چنانکه از او در بعد و
بحران آید و اگر مطلقا آواز نداد و در بعضی از حرارت محسوس باید و است که بحران محسوس گردد

در این محلی که سبب باده و غیره که پسند و انداخته الکطریلی است یعنی بخیر برق شکلی برین
دریافت کرد و نه که صاحب فطرت او شایسته که در پیشتر یافت و هم با پیشتر قوت یافته
و از آن طرف در محلی که سبب است در میدان انصاری که هرگاه ظاهر بود که کافران و بی
از رشته شرم بود و یک از شرم اگر سبب چند ساعت در رشته شرم شعله باید آید
و صاحب هر سبب افتاد و از این بین بخاطر حرارت که باید آید این قیاس خارج نموده
این که از افقوس باجی دیگر است که سبب که صنعت و عمل آن آلات اساسی
منافع آن بین محقق گشته اند اما طریقی دریافت بود بحران ازین که بیان می آید
سطح و از این برج ساخته و بر آن محلی نصب کرده بر آن عمو و شیرانی بخی یاد و نیزند
عمو را از آب درجات یادت و نقصان رقم معلوم سازند این باطالی الکطریلی که از این
پس وقت طاعت مصلحت یافته از درجات و زیادت نو بر شمارند و الکطریلی اگر داند بجا
آلفه میزان سبب که معصوب است یا نه از میزان بر آن آید تا قصوف و در یافته زمان حدوث
بحران یا نبند هر گاه که نه را جایی نیست که از آن زمانه بشین باید و گرم نموده قلب بعضی گذارند
اواز سید با گرد و مرتبه و از بر آید معلوم شود که بعد و در بحران باشد چنانکه از او در بعد و
بحران آید و اگر مطلقا آواز نداد و در بعضی از حرارت محسوس باید و است که بحران محسوس گردد

و انما سمت پیدیت و از رواج لبره محسوس و باید که در این صورت هم در گذشت
علامت تجلیه الحمدند که این عبارت را فایده دارد و منقبت است که در این عبارت
از ارباب تعبیر استندادم که بنظر مصنف ملاحظه نمود و در حقیقت این عبارت را در

تمت الرسالة

قال العلامة الوحيد في محضره القريش مشهور صاحب القول القول طوبى الفردوس
والاصول الاصل المادى الطبع الجرب والحق انا ما المادى كوسل براه كجرب
استاذ بالمرى السيد محمد بن صاحب المادى لولى مرقط على بنده الورى قاست

[illegible]

هذا الحسام صنيها لها رما يلکما
 این شمشیر بمکاف بران فلا و
 ام هذا الوشاح من العقیان فی علق
 یاین بار از زر و زر گردن
 ام برق بخوبه الإصباح قد خلقت
 یایق خیمه که از ان بیابا به کوشی میبرد
 من الحکیم اللطیف الثقیف من لطف
 از حکیم لطیف دانم از خوبی
 قد صار شیخا فی الشباب و التنا
 بهر سیکه شد است پر جوانی و بزرگسائی

